

معاصر در ایران به اقتصاد اندیشه و مبرهنه و تاریخ

دو سده ای است که روند مواجهه جامعه ایرانی با دنیای مدرن رفته رفته محصولاتی فرهنگی از جنس اندیشگی برای ما به ارمغان آورده است. سرآغاز این جریان مقارن است با شکافته شدن فضای تمدن سنتی و بازگشایی دروازه های فرهنگ ایران به روی معارف مغرب زمین و ورود ایرانیان به فرایند هزار خم جهانی شدن تمدن مدرن غربی. شکست های مکرر ایران از روسیه در ربع اول قرن نوزدهم علت آغازینی بود برای تفتن برخی نخبگان بر زبونی و عجز کشور در رویارویی با دوک قدرتمند اروپایی. خودآگاهی بر ضعف و عقب ماندگی عمومی مقدمه ای شد بر ضرورت اخذ فرهنگ و وسایل مدرن غربی. جسسته گریخته سپیده اصلاحات در کار دمیدن شد. از سردمداران سیاسی، عباس میرزا و قائم مقام و امیرکبیر و سپهسالار هر یک در عصر خود یاری ها کردند. دارالفنون به اهتمام امیرکبیر آغاز به کار کرد که البته در آن، فنون مد نظر بودند نه فلسفه و علوم (انسانی). از عباس میرزا تا عصر سپهسالار به تاسی از علوم مدرن غربی به تفاریق آثاری تألیف و ترجمه شد. کوتاه سخن، در این برهه از زمان میان طبقه اندیشمند و برخی نخبگان سیاسی به تدریج چنین شد که در اساس تفکر پیشینیان رخنه افتاد، تحول ذهنی تازه ای در جهت عقلی محض ظاهر گشت، به دانش تحقیقی اعتقاد پیدا شد. . . . این وجه نظر علمی با گذشت زمان گسترش پیدا کرد. اما «دگرگونی ذهنی فقط در طبقه اندیشمند پیدا شد، و هنوز به پیکر اجتماع سرایتی نداشت. دیگر طبقات، خاصه توده مردم همچنان تخته بند عقاید گذشته

چه بسا از این قرار بوده باشد سرآغاز آشنایی ایرانیان با اندیشه مدرن و دستیابی شان به محصولات مدرن از جنس اندیشگی. از جمله این محصولات یکی نیز اندیشه مدرن اقتصادی بوده است. البته آشنایی اندیشمندان ایرانی با اندیشه های اقتصادی مسبق بود به جملگی آن تحولات. طی اولین دوره روشنفکری با پیشگامانی چون ملکم خان و آخوندزاده و میرزا آقاخان^۱ به طور کلی بحث اقتصادی در قیاس انتقاد اجتماعی و سیاسی چندان پُر مایه^۳ نبود. در این دوران آرمان های بیشتر حول آزادی بیان و اصلاحات اداری و آموزش به سبک مدرن و در رأس همه اینها تأسیس حکومت قانون بود، چه عامل عقب ماندگی عمدتاً نظام استبدادی تلقی می شد و راه نجات نیز تغییر آن. با این همه، محدود آثاری اقتصادی نیز در حد نسخی خطی ترجمه و تألیف شد که از آن جمله است «کتابی که سیزمندی بلسان فرانسوی در اکتومی پلتیک یعنی آداب مملکت داری و به عبارتی آخری یعنی تدبیر منزل و سیاست مُدُن تصنیف نموده بود و رضای ریشار فرانسوی جدیدالاسلام که پرورده این دولت مستدام [ناصرالدین شاه قاجار بود...] به زبان مصطلحه بیان کرد و [...] محمدحسن شیرازی بی آنکه مراعات سجع کند و ذیل مطلب از دست بدر رود اکتفا به تحت اللفظ کرده مطابق اصل برشته تحریر کشید»^۴. اثر مورد نظر اصول جدید اقتصاد سیاسی است که سیسموند دو سیسموندی آن را به سال ۱۸۱۹ نوشته و در آن اقتصاد بازار آزاد و سرمایه داری صنعتی را به نقد کشید. این کتاب که ترجمه آن به حوالی ۱۳۰۰ هجری قمری باز می گردد و برگردانی است متعلق به مسیو ریشار خان فرانسوی، «ظاهراً نخستین تصنیف منظمی است که در اقتصاد جامعه صنعتی به فارسی درآورده اند»^۵. ایضاً چند اثر خطی دیگر نیز متعلق به همین دوران است که البته از قوت و اعتبار اثر پیشین برخوردار نبوده اند. با این همه، جملگی این آثار مخاطبینی کم شمار داشتند و تنها میان برخی اندیشمندان سیاسی دست به دست می گشتند.

عنايت بیشتر به اندیشه اقتصادی را پس از خیزش مشروطیت در دوران دوم روشنفکری سراغ می توانیم کرد با نمایندگانی چون محمدعلی فروغی و محمدعلی جمالزاده. به سال ۱۳۱۷ هجری قمری به ابتکار حسن پیرنیا مدرسه علوم سیاسی تأسیس شد که بعد از قسمت طب دارالفنون دومین مدرسه تخصصی به حساب می آمد. ایجاد مدرسه سیاسی موجب شد که کتاب هایی چند در شماری رشته ها و از آن جمله علم اقتصاد منتشر شود. این مهم را محمدعلی فروغی و جهة همت خود قرار داد. فروغی به سال ۱۳۲۳ هجری قمری ترجمه ای خوشخوان تحت عنوان اصول علم ثروت ملل از کتابی در خصوص علم اقتصاد به دست داد. اصلی کتاب که گویا در یکی دو دهه آخر قرن نوزدهم نوشته شده بود به قلم اقتصاددانی فرانسوی بود به نام پُل بورگار که اندیشه اش در چارچوب سنت فرانسوی اقتصاد سیاسی کلاسیک جای می گرفت. باری، از افول مکتب اقتصاد سیاسی کلاسیک در اروپا دو، سه دهه ای می گذشت که فروغی از آن سنت کتابی به فارسی برگرداند. فروغی در دیباچه کتاب به درستی می گوید: «شاید در ممالک ما رسائل و اوراقی که از سیاست مُدُن گفت و گو می نماید دارای بعضی مطالب متعلقه

به علم ثروت باشد اما مسلماً به آن تفصیل و اتقان و نظم و ترتیب صحیح که حالا در مغرب زمین معمول است نبوده و با آن که در این عصر و زمان بعضی از علوم جدیده را به زبان فارسی ترجمه نموده، دانشمندان ما به این علم نپرداخته اند»^۶. اصول علم ثروت ملل را برخی اولین کتاب علم اقتصاد در ایران دانسته اند^۷. بجاست تأکید شود که این اثر اولین اثر فارسی اقتصادی نیست بلکه اولین اثر اقتصادی منتشر شده در ایران است. اما به هر تقدیر آن منزلتی را کسب نکرد که سیر حکمت در اروپا، اثر دیگر فروغی، در قلمرو فلسفه بدان دست یافت.

اگر فروغی به ترجمه کتابی از سنت اقتصاد سیاسی کلاسیک دست یازید و بالطبع متنی آکنده از مفاهیم نظری و تئوریک عرضه کرد، جمالزاده به منظور شناخت علمی ماهیت اقتصاد ایران به جاده ای اساساً ناپیموده قدم نهاد. تقدیر گنج شایگان (اوضاع اقتصادی ایران در ابتدای قرن بیستم)، اثر ارزشمند جمالزاده این بود که به سال ۱۳۳۵ قمری در آلمان نوشته و منتشر شود. هنگام تألیف و انتشار گنج شایگان، این جا و آن جا بسیاری از روشنفکران و کارمندان دولت و نظامیان در راستای احساسات ضد انگلیسی و ضد روسی شان بیش و کم گرایش هایی به آلمان ها داشتند. جمالزاده شصت و هشت سال پس از چاپ گنج شایگان نوشت: «در آن موقع [اواخر جنگ جهانی اول] جمعی از وطن خواهان ایرانی به نام «کمیته ملیون ایرانی» در برلین گرد آمده بودند تا با کمک آلمان مملکت شان را از مظالم انگلیس و روس مصون بدارند»^۸. گنج شایگان نیز در راستای این هدف بود و تصویری از اقتصاد ایران آن روزگار ارائه می داد از نگاه تیزیبانه روشنفکری جوان و پر تلاش که «از علم اقتصاد هم به کلی بی خبر»^۹ نبوده و عاجل ترین مقصودش نیز اجمالاً القای این نظر بوده که «مملکت ایران موجبات ترقی اقتصادی را تقریباً از هر حیث داراست»^{۱۰} اما وضع غم بار اقتصادی ایران «نتیجه فرومایگی اولیا و بزرگان ایران است»^{۱۱}. گویی جمالزاده بر آن بوده تا چنین نمای امیدبخشی از اقتصاد ایران را در دیدگان آلمان ها تصویر کند و آنان را به هنبازی در این عرصه تشویق. جمالزاده در گنج شایگان «از ورود در مباحث ایدئولوژیک احتراز جسته و بر آن بوده تا واقعیت ها [ی زندگی اقتصادی ایران] را در عریان ترین شکل ممکن طبقه بندی و توصیف کند»^{۱۲}. در گنج شایگان می توان «از آمار و اطلاعات مربوط به صنایع و معادن و صادرات و واردات و وام هایی که ایران از کشورهای خارجی دریافت کرده تا جزئیاتی درباره گلدوزی و ایجاد جنگل های مصنوعی و هزینه زندگی در تهران»^{۱۳} را سراغ گرفت اما، برخلاف نظر ناشر گنج شایگان در ایران^{۱۴}، کتاب فاقد مبنایی نظری است، و یا دست کم آن که، به اذعان همان ناشر اجزاء نظری «در خود کتاب بیان تئوریک منسجمی نیافته و به شکل نظریه واحدی عرضه نشده اند»^{۱۵}.

فقدان مباحث تئوریک - که اصلاً هم جای تعجب ندارد - فقط ویژگی گنج شایگان نبود، بلکه ویژگی همه معدود نوشته های اقتصادی این دوران بود. در این دوره صاحب نظرانی چون محمدعلی فروغی و محمدعلی مجد و حسن نفیسی (مشرف الدوله) به تفاریق مقالات و نوشته هایی اقتصادی در انگشت شمار مجلات و روزنامه های وقت به رشته تحریر در می آوردند^{۱۶}. نویسندگان اقتصادی سالیان

آخر حکومت قاجار و اوایل پهلوی اول، در اصل جوانانی بودند تحصیل کرده فرنگ که در بازگشت به کشور با اوضاع نابسامان ایران و ضعف و عقب ماندگی عمومی آن مواجه شده بودند. اینان در عرصه های مختلف از سیاست پیشگی گرفته تا علم و ادب فعالیت می کردند که کنسرو کوچکی از این فعالیت ها نیز در قلمرو اندیشه اقتصادی بود. با این همه، به واسطه وضع و موقع تاریخی شان چنین مجال و امکانی نداشتند که زندگی اقتصادی ایران را در پرتو ادبیات تنوریک مورد مطالعه و مذاقه قرار دهند و اندک آموخته های خود از علم اقتصاد را با شرایط خاص اقتصاد ایران تطبیق دهند. بحث های اقتصادی این دوره معمولاً منبعث از تجربه و مشاهدات مستقیم شان بود و مفاهیم نظری یا جهانشمول ایدئولوژیک هنوز رواج چندانی نیافته بود که آنان را از مشاهده و تجربه بی واسطه بی نیاز یا مخروم سازد. . . . [و اساساً] اندیشه اقتصادی و اجتماعی هنوز چندان رشد نکرده بود که بتوان از پا گرفتن اندیشه و تحلیل اقتصادی در کشور سخن گفت. بخش اعظم این نوشته ها هنوز لحن روزنامه ای داشتند و بر نوعی حکمت عامیانه متکی بودند.^{۱۷}

به سال ۱۳۱۳ شمسی دانشگاه تهران تأسیس شد که دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی یکی از دانشکده های شش گانه آن بود. البته این دانشکده تحت عناوینی دیگر قدمتی سی-چهل ساله داشت. بعد از تأسیس مدرسه علوم سیاسی فکر تأسیس مدرسه حقوق نیز مطرح نظر قرار گرفته بود که این امر به سال ۱۲۹۹ شمسی به سرانجام رسید. مدرسه علوم سیاسی از ادارات مستقل وزارت امور خارجه به حساب می آمد و مدرسه حقوق از ادارات مستقل وزارت عدلیه به سال ۱۳۰۶ شمسی این هر دو مدرسه از وزارت خانه های خود منتزع و ضمیمه وزارت معارف شدند و بعد از ادغام در یکدیگر، مدرسه عالی حقوق و علوم سیاسی را تشکیل دادند که چندی بعد به رشته های قضایی، سیاسی و اقتصادی محدود شد و در نهایت نیز پس از وضع قانون تشکیل دانشگاه بود که دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی دانشگاه تهران نام گرفت.^{۱۸}

در غرب، اما، علم اقتصاد تا این هنگام به کرات تحولاتی عظیم در نظام های اندیشه اقتصادی را پشت سر گذاشته بود. در آن سامان، طی چند قرن پیش از این، نظام های مستحکم اندیشه اقتصادی یکی در پی دیگری به تاریخ اندیشه پیوسته بودند. فاصله میان سده های شانزده تا هجده میلادی مقارن بود با شکل گیری ادبیاتی گسترده در خصوص علم اقتصاد که در مجموع گفتمان مزرکانتیلیسم را در اندیشه اقتصادی پی افکند و درآمدی شد بر تأسیس علم اقتصاد در قرن هجدهم. قرن هجدهم شاهد تحول و دگرگونی در حوزه و ماهیت مسائل اقتصادی بود. منسجم ترین انعکاس این تحول را در مکتب فیزیوکرات ها می توان سراغ کرد. در این برهه تاریخی بود که تلاش های نیشینیان و پیشاهنگان اقتصاد سیاسی در نهایت منجر به تأسیس شاخه ای از دانش موسوم به اقتصاد سیاسی شد و اساساً تأسیس علم اقتصاد مدرن به همین دوران یعنی حوالی ربع سوم قرن هجدهم میلادی باز می گردد. در این مقطع اندیشه اقتصادی از سنت برید و در نقطه اوج خود با پژوهشی در ماهیت و علل ثروت ملل، اثر آدام

اسمیت، به عصری نوین پا نهاد. ثروت ملل تلفیقی بود تمام عیار و داهیانانه از طیفی از اندیشه های اقتصادی مدرن چند دهه قبل از انتشارش. این کتاب طلیمه پیدایش جریانی بود در اندیشه اقتصادی که در عین تحول و تطور، طی یک قرن بعدی جریان غالب تفکر اقتصادی به شمار می رفت. این جریان مسلط اقتصاد سیاسی کلاسیک نام نهاده شده است. جریان اندیشه یکصدساله اقتصاد سیاسی کلاسیک را به منزله نقطه عزیمتی دانسته اند که تفکر اقتصادی معظم و پیچیده امروزی را ثمر داده است. در نیمه دوم حیات مکتب کلاسیک اندیشه های معارض شکل گرفتند که در آن میان مکتب تاریخی قدیم آلمان و طیفی گسترده از اندیشه های سوسیالیستی شاخص بودند. دهه هفتاد قرن نوزدهم مقارن بود با افول اقتصاد سیاسی کلاسیک. از این دهه تا دهه آخر قرن نوزدهم دوره ای است که به یک اعتبار شباهتی با قرن ماقبل خود نداشت. این دوره «دوره بحران بود. نظم فکری یکصد ساله اقتصاد سیاسی کلاسیک فرو ریخته بود، اما هنوز نظام فکری مسلطی پانگرفته بود. در این سالیان گرچه اندیشه ها و مکاتب فراوانی وجود داشت، هیچ جزیانی حرف اول را نمی زد؛ سوسیالیسم در صور گوناگون عرض اندام می کرد و جذابیت سیاسی فراوان داشت؛ قسمت اعظم آثار مارکس و انگلس به چاپ رسیده بود و نسل اول مارکسیست ها در حال شکل گیری بود؛ فابین ها و سوسیالیست های مسیحی بر تارک علم اقتصاد سیاسی می کوفتند و اندیشه های اقتصادی ملهم از مسیحیت متعدد می نمود؛ مکتب تاریخی انگلستان از سوی و مکتب تاریخی جدید آلمان از دیگر سو سخت ترکانزی می کردند. این دوره به راستی معركة آراء بود. در سال های آغازین دهه ۱۸۷۰ آنچه بعدها انقلاب مارژینالیستی نامیده شد رقم خورد، اما در آن ایام چندان با استقبال مواجه نشد. تنها در پایان دوره بحران بود که اقتصاددانانی برجسته از انگلیس و سوئد و اتریش و ایتالیا و آمریکا قرائتی جدید، اما نه یکدست از انقلاب مارژینالیستی ارائه کردند و با این قرائت، دوره بحران به سر رسید و مآلاً دیگر بار نظام فکری غالبی شکل گرفت و جریان مسلط شد. این جریان همان مکتب نوکلاسیک و محصول سالیان آخر قرن نوزدهم بود.

در ایران، اما، این زمان مقارن بود با فعالیت های نسل اول روشنفکران و تمهید مقدمات انقلاب مشروطه؛ دوره ای که گرچه در متون مربوط به «سیاست مدن» اشاراتی به بحث های اقتصادی وجود داشت و روشنفکرانی چون میرزا ملکم خان ضرورت تربیت «اکنومیست ها» را دریافته بودند، اما اساساً با اندیشه اقتصادی مدرن چندان الفتی حاصل نشده بود و همان طور که ملکم خان در آن زمان نوشت: «از علوم اکنومی پولیتیک که همه تازه و همه محصول این عهد است در ایران [کسی] هرگز بوی نبرده است»^{۱۹}.

در غرب از تأسیس مکتب نوکلاسیک در اواخر قرن نوزدهم تا تقریباً انتشار اثر جان مینارد کینز، نظریه عمومی اشتغال، بهره و پول، به سال ۱۹۳۶ - که در ایران حد فاصل سالیان قبل از انقلاب مشروطه تا تقریباً تأسیس دانشگاه تهران (۱۳۱۳ شمسی) را در بر می گیرد - مکتب نوکلاسیک در زمینه اندیشه اقتصادی موقعیت خود را تحکیم بخشید و یکسره جریان غالب به شمار می رفت. البته در کنار

جریان فائده نئوکلاسیک مکتب های رقیب نیز در کار بودند؛ نهادگرایی قدیمی از اساس نئوکلاسیک را نقد می کرد و مکتب تاریخی همچنان منادیانی داشت و مارکسیسم کاملاً اسطقس دار شده بود و حتی با قرائت لنینیستی و سپس استالینیستی از آن، قدرت سیاسی یکی از اقطاب جهان سیاست را نیز ربوده بود. از این قرار، تا ظهور کینز، بدنه اصلی اقتصاد خرد نئوکلاسیک شکل گرفته بود و یکی از پایه های دوگانه علم اقتصاد ارتدوکس دهه های بعد کاملاً بنا شده بود. باری، تا ظهور کینز چنین بود پیشینه علم اقتصاد مدرن در غرب.

تأسیس دانشگاه تهران در ایران تقریباً در همین ایام به وقوع پیوست. هنگام آغاز به کار دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی دانشگاه تهران نیز از این قرار بود پیشینه علم اقتصاد در ایران؛ انگشت شمار کتاب هایی تألیفی یا ترجمه ای، خواه منتشر شده، خواه خطی؛ اشاراتی اجمالی به موضوعات اقتصادی در متون غیراقتصادی؛ مقالاتی پراکنده در جراید و وقت در خصوص مسائل اقتصادی روز؛ اتکاء بر حکمت عامیانه در برخورد با مسائل اقتصادی؛ فقدان مجال و توان در منطبق ساختن اندک آموخته های اقتصادی با شرایط خاص زندگی اقتصادی ایران؛ و کوتاه سخن، تلقی روزنامه نگارانه از علم اقتصاد. بایسته است حد فاصل سالیانی چند قبل از انقلاب مشروطه تا تأسیس دانشگاه تهران را دوره جنینی آشنایی با علم اقتصاد مدرن در ایران نام نهاد.

هنگام ظهور کینز در غرب، رویکرد خرد به علم اقتصاد کاملاً شکل گرفته بود و یک پایه اقتصاد ارتدوکس دهه های بعد بنا شده بود. کینز پایه دوم اقتصاد ارتدوکس سالیان بعد را برپا کرد؛ رویکرد کلان به علم اقتصاد. از دهه سوم سده بیستم به بعد این دو رویکرد مکمل خرد و کلان در کلیت خود علم اقتصاد ارتدوکس را تشکیل دادند و برای پژوهش در زندگی اقتصادی برنامه پژوهشی عریض و طولی عرضه کردند. در چارچوب این برنامه پژوهشی، علم اقتصاد به شاخه های فرعی تری تقسیم می شد که هر یک به نوعی ذیل یکی از دو رویکرد خرد و کلان جای می گرفتند. در خلال دهه های میانی قرن بیستم، در جریان علم اقتصاد ارتدوکس آنچه اتفاق افتاد فقط تعریض و توسیع این برنامه پژوهشی بود و خلق زبان تکنیکی متناسب با آن و بسط و کاربست کاربردهای آن در زندگی نوع انسان و تدارک ابزارهای لازم برای چنین کاربستی.

این ایام، یعنی از ظهور کینز در دهه چهل میلادی تا دهه های پنجاه و شصت میلادی، در ایران همزمان بود با حد فاصل تأسیس دانشگاه تهران تا ابتدای دهه چهل شمسی که می توانیم آن را دوره طفولیت علم اقتصاد در ایران بنامیم.

کارکرد اصلی دوره طفولیت علم اقتصاد در ایران، کارکرد آموزشی بود. تا پیش از دهه چهل شمسی سه گفته رئیس وقت دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی دانشگاه تهران - فعالیت این دانشکده، نظیر اغلب دانشکده های کشور، محدود به امور تدریسی و تعلیمی بود^{۲۰}. در این دوره، آموزش علم اقتصاد به واسطه دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی تعمیق و گسترش یافت و به

افزایش شمار دانش‌آموختگان اقتصاد در داخل کشور انجامید. کسری از اینان که بعدها در فرنگ ادامه تحصیل دادند به همراه آن دسته از همتایان خود که کل تحصیلات شان را در فرنگ گذرانده و به ایران باز گشته بودند، در مجموع، نیروهای آموزشی و پژوهشی دو دهه بعدی اندیشه اقتصادی در ایران را تشکیل می‌دادند. از هنگام تأسیس دانشگاه تهران تا آغاز دههٔ چهل نسبت به گذشته شمار قابل توجهی کتاب و مقاله تألیف و ترجمه شد که اجمالاً به دو دسته قابل تقسیم اند: یکی کتاب‌های آموزشی علم اقتصاد که خوراک درسی دانشجویان را تدارک می‌دید و دو دیگر نوشته‌هایی در خصوص اقتصاد ایران که از طریق طبقه بندی و ارائه اطلاعات اقتصادی در باب ایران، مواد خام مورد نیاز برای شناخت زندگی اقتصادی را تدارک می‌دیدند و از این رو بیشتر ارزش فنی داشتند تا تئوریک.^{۲۱}

در حاشیهٔ این مجموعه فعالیت‌های آموزشی و نیز برخی کوشش‌ها در نهادهایی دولتی چون بانک ملی ایران و سازمان برنامه، جد و جهد جریان چپ نیز که اساساً جریانی سیاسی بود قابل ذکر است. سرآغاز جریان چپ به عصر مشروطه باز می‌گشت و در عهد پهلوی اول نیز با گروه‌هایی انقلابی متشکل از روشنفکران و تحصیل‌کردگان تداوم یافت که در این میان تقی ارانی و یارانش موسوم به گروه پنجاه و سه نفر شاخص بودند. در ایران ادبیات چپ عمدتاً با مجلهٔ دنیا به ابتکار ارانی شروع شد. در عهد پهلوی دوم، جریان چپ با حزب تودهٔ ایران ادامه یافت که مؤسسان آن بازماندگان گروه پنجاه و سه نفر بودند. طی دهه اول پهلوی دوم حزب توده مخفی و نیمه مخفی به ترویج ادبیات

پژوهشگاه ملی مطالعات فرهنگی
 تهران - میدان ولیعصر

مارکسیستی-لنینیستی در ایران پرداخت. در مجموع ادبیات تبلیغی جریان چپ در دوره طفولیت علم اقتصاد در ایران ادبیاتی بود معوج و دسته چنم و ایدئولوژیک، با جذابیت سیاسی فراوان که اندیشه اقتصادی مارکسیستی در آن کمرنگ می نمود. اهمیت این جریان فکری با همه حشو و زوایدش در اندیشه اقتصادی ایران در این است که به هر روی جریان های فکری چپ در اندیشه اقتصادی دوره بعد به نحوی از انحاء فرزند معنوی این مجموعه بودند.

اندیشه های اقتصادی مستور در این ادبیات ولو ناچیز هم بوده باشد، به هر حال، ادبیات غیر رسمی علم اقتصاد در ایران بود که در حاشیه ادبیات رسمی و دانشگاهی علم اقتصاد جای می گرفت. ادبیات غیر رسمی اقتصادی، کارکردی ایدئولوژیک داشت و ادبیات رسمی، کارکردی آموزشی. اما بازار تحقیق و پژوهش به معنای خاص آن در هر دو سو کساد بود و بی مشتری.

تحقیق و پژوهش اقتصادی از دوره سوم به بعد شروع شد. دوره سوم علم اقتصاد در ایران از آغاز دهه چهل شمسی تا انقلاب سال ۵۷ را در بر می گیرد. به سال ۱۳۳۹ شمسی مؤسسه تحقیقات اقتصادی به ریاست حسین پیرنیا آغاز به کار کرد. هدف مؤسسه تحقیقات اقتصادی دانشکده حقوق مطابق اساسنامه آن، تحقیقات نظری و عملی اقتصادی و مطالعه در باب مسائل اقتصادی ایران و جهان و تربیت متخصصین برای این گونه تحقیقات^{۲۲} بود. اولین شماره مجله تحقیقات اقتصادی مؤسسه نیز به سال ۱۳۴۰ منتشر شد. این سالیان، سال های آغاز دوره سوم علم اقتصاد در ایران بود که علاوه بر کارکرد آموزشی، کارکرد پژوهشی نیز داشت. در این دوره شمار دانشکده های اقتصاد در تهران فزونی یافت و به افزایش بیش از پیش دانش آموختگان اقتصاد انجامید. ایضاً در این دوره تحصیلات تکمیلی نیز در رشته اقتصاد ایجاد شد. از دیگر ویژگی های این دوره بهبود کمیت و کیفیت و تنوع کتاب های آموزشی بود که اجمالاً به شش دسته قابل تقسیم اند: دسته اول کتاب های آموزشی بود که مطالب درسی دانشجویان را مهیا می کرد. این دسته از کتاب ها در قیاس با دوره قبل -چه در سطح تالیف چه ترجمه- هم تعدادشان افزایش یافته بود هم کیفیت شان. ایضاً متنوع تر شده بود و حکایت از انتخابی آگاهانه تر داشت. دسته دوم کتاب های کلاسیک بود که تا این هنگام هیچ نمونه ای از آنها (جز اثر سیسموندی) ترجمه نشده بود و اساساً رو آوردن به ترجمه ولو محدود آثار کلاسیک ویژگی این دوره و دوره بعدی بود. البته شمار این قبیل آثار در این دوره انگشت شمار بود و صرفاً به ترجمه آثاری از اسمیت، جروتر، مارشال، کینز و دو، سه اثر دیگر محدود می شد^{۲۳}. دسته سوم نیز شامل کتاب هایی بود در خصوص اقتصاد ایران که بیشتر جنبه توصیفی داشتند تا تبیینی، یعنی در مورد عوامل علت و معلولی واقع در پشت پدیده های مورد مشاهده چیزی نمی گفتند. این دسته از آثار تقریباً ادامه راه گنج شایگان بودند^{۲۴}. دسته چهارم شامل جزوات، گزارش ها و بررسی هایی بود که در مجموع آمار و اطلاعات اقتصادی در ایران و جهان را گردآوری، طبقه بندی و ارائه می کردند و محصول بنگاه های تحقیقاتی دولتی چون سازمان برنامه، مرکز آمار ایران، اداره بررسی های اقتصادی بانک مرکزی و بنگاه هایی از این دست بودند.

دسته پنجم نیز طیفی از مجله‌ها و روزنامه‌ها را شامل می‌شد که در یک سر آن، از باب نمونه، مجله تحقیقات اقتصادی دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران قرار داشت و در سر دیگر، نوشته‌های ژورنالیستی روزنامه‌ها. سرانجام، دسته ششم شامل مجموعه‌ای از دانش‌نامه‌ها و رساله‌های دانشجویی بود. آثار تحقیقی در خصوص زندگی اقتصادی ایران را عمدتاً باید در سه دسته اخیر سراغ کرد.

این مجموعه اجمالاً ادبیات رسمی علم اقتصاد در محافل دانشگاهی و مراکز تحقیقاتی دولتی در دوره سوم علم اقتصاد در ایران را تشکیل می‌داد. اما، همچون دوره پیشین، ادبیات غیررسمی علم اقتصاد نیز در کار بود و عمدتاً از آن گروه‌های چاپ گرا. جریان چاپ و طیف هوادارانش در این دوره همواره مشغول مبارزه‌ای دائمی با رژیم بودند و بخش فعال آن نیز، از نگاه رژیم، اغیار به شمار می‌رفت و پیوسته تحت سرکوب قرار داشت. با این همه بودند چاپ‌گرایان غیرفعال که هنوز هوای ایدئولوژی دوران شباب در سر داشتند و این‌جا و آن‌جا کرسی دانشگاهی‌ای در دست. آثار اعضای این گروه‌ها در دسترس همگان قرار نداشت و در غالب موارد زیرزمینی بود. این ادبیات زیرزمینی همراه با چند اثر قابل توجه دانشگاهی اعم از ترجمه‌ای و تألیفی، در مجموع ادبیات غیررسمی علم اقتصاد در این دوره را تشکیل می‌دادند.

به طور کلی دوره سوم علم اقتصاد در ایران زمینه‌های آشنایی جدی‌تر ایرانیان با علم اقتصاد مدرن را تدارک دید و پایه‌های تحقیق و پژوهش در زندگی اقتصادی ایران در پرتو ادبیات تئوریک علم اقتصاد را بنیان نهاد. از این قرار، علم اقتصاد در ایران با چنین زادراهی به دوره چهارم خود قدم گذاشت.

دوره چهارم علم اقتصاد در ایران با انقلاب سال ۵۷ شروع می‌شود و تا به امروز را در بر می‌گیرد. انقلاب ایران به سال ۵۷ ابتدا به ساکن دگرگونی‌های عمیقی در سطوح زندگی سیاسی - اجتماعی به منصف ظهور رساند. در اوایل انقلاب جو بی‌برنامه جامعه و تشتت و بی‌سازمانی در عرصه فرهنگ، در عمل خود را به فضای دانشگاه نیز تحمیل کرد. تا آغاز تعطیلی دانشگاه‌ها به مناسبت «انقلاب فرهنگی» به سال ۵۹، رشد علمی که تنها در سایه آموزش و پژوهش منظم و مستمر مقدور تواند بود اساساً محلی از اعراب نداشت، چه، این سالیان در اصل دوره سرریز احساسات سیاسی و غلبه آنها بر تعقل و نیز تسلط افکار آرمان‌گرایانه بر واقع‌بینی بود. در این جو فکری، چه جزوه‌ها و کتاب‌های ریز و درشت کم‌مایه بل‌بی‌مایه‌ای نبود که منتشر می‌شد. با این همه، شماری آثار ارزشمند اقتصادی نیز، چه تألیفی چه ترجمه‌ای، در این میان به طبع رسید^{۲۵}. در چنین هنگامه‌ای، به حکم شورای انقلاب دانشگاه‌ها یکسره «تعطیل» شد. دانشگاه‌ها تعطیل شد تا، به گفته مجریان، نظام آموزشی نوینی تدوین شود مبتنی بر اصول انقلابی و اندیشه‌های اسلامی. چند صباحی رختوی تمام و کمال بر دانشگاه مستولی شد و دیگر بار از نو جنب و جوشی پدید آمد و دانشگاه به سال ۶۲ بازگشایی شد. در این فاصله و ایام بعدی، در ترکیب نیروهای دانشگاهی دگرگونی‌های عمیقی رخ نمود. جایجایی نخبگان دانشگاهی از قاعده جاری عام‌تری در این ایام یعنی «جایجایی نخبگان در جامعه» تبعیت می‌کرد: «آن

کسانی در زمره نخبگان جامعه قرار خواهند گرفت و از امکاناتی برای ورود به جرگه نخبگان برخوردار خواهند شد که همسو و همراه این ایدئولوژی [انقلابی] بوده و در دفاع از آن فعالیت کنند»^{۲۶}. این قاعده کلی نیروهای آموزشی و پژوهشی دانشگاه ها و از آن جمله دانشکده های اقتصاد را رقم زد. بر اساس این قاعده، در قلمرو آموزش و پژوهش اقتصادی در جو دانشگاهی، «چی ها» یکسره تصفیه شدند و نسخه کم رنگ مباحث چپ گرایانه نیز از درس های دانشگاهی یکسره رخت بریست. بدین سان جزء «نه شرقی» از شعار «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» در عرصه دانشگاهی اقتصاد به منصفه ظهور رسید. البته گرایش های چپ دیگر بار زود هنگام در شکل و غالب برخی مکاتب توسعه، خاصه مکتب وابستگی سر بر آورد، اما این بار بسیار رقیق تر و متعادل تر^{۲۷}. ایضا آثاری اصیل از گرایش چپ نیز به فارسی ترجمه شد که البته بیشتر ثمره تلاش جامعه شناسان و دیگر متخصصان بود و نه اقتصاددانان^{۲۸}. با این همه، به چنین ادیاتی در محافل و درس های دانشگاهی چندان میدان داده نمی شد.

خط فکری دیگری که در همان سال های اول انقلاب فرهنگی سر بر آورد و تا کنون نیز به طور مستمر منادیانی داشته، همانا پدیده نه چندان نوظهور «اقتصاد اسلامی» است که خود از فروع پدیده ای عام تر موسوم به «جنبش اسلامی کردن» بوده است. جنبش اسلامی کردن، ریشه در این عقیده داشت که مسلمانان در مواجهه با تمدن غرب نباید مرعوب علم و فن غربی شوند چه، منابع اندیشه اسلامی آن قدر پرمایه است که قادر است برای گشودن گره کور مشکلات جوامع اسلامی در همه زمینه ها نظامی فکری عرضه کند. به واقع جنبش اسلامی کردن به نوعی بر پایه این فکر که «آن چه خود داشت زیگانه تمنای کرد» قرار داشت و در حقیقت «راه سوم بود» و بر این مبنا اندیشه تأسیس علوم اسلامی را در همنه زمینه های علوم انسانی و اجتماعی در سر می پروراند که در آن میان اقتصاد اسلامی جایگزینی برای علم اقتصاد غربی لحاظ شده بود. این زمینه فکری پیش از انقلاب نیز وجود داشت و اساساً نوعی رویکرد در برخورد با تمدن غرب بود و نه فقط ایران بلکه بسیاری از کشورهای اسلامی از قبیل پاکستان و مصر را هم در بر می گرفت. انقلاب اسلامی و قرار گرفتن طبقه روحانیون در رأس هرم قدرت سیاسی زمینه های اجرایی و مخارج مالی تحقق بخشیدن به این ایده را فراهم کرد. دولت اسلامی، پس از بیش و کم یکی دو سالی مبارزه شدید ایدئولوژیکی - سیاسی با متحدان سابق خود، در این راستا فعال شد و بنا کرد به اسلامی کردن علوم انسانی و اجتماعی و از آن جمله علم اقتصاد. با تکیه بر شعار «وحدت حوزه و دانشگاه» شماری از روحانیون از یک سو و برخی اقتصاددانان و اقتصادخوانان ملتزم به برنامه اسلامی کردن از دیگر سو در این راستا سنگ تمام گذاشتند و آثاری نیز از خود بر جای گذاردند. تأسیس علم اقتصاد اسلامی تا به امروز همچنان بلا تکلیف مانده است. اما اگر فرض کنیم مساعی برای تأسیس اقتصاد اسلامی مؤدی به تأسیس است، چنین تأسیسی نیاز به آن چنان شناخت عمیقی از علم مدرن به طور عام و علم اقتصاد به طور خاص دارد که از قضا، به گواه تاریخ دو دهه اخیر، این مایه تا به این پایه در بساط طالبان تأسیس اقتصاد اسلامی وجود نداشت. به هر حال، بعد از سپری شدن دوره اوج بحث

های اقتصاد اسلامی در دانشگاه‌ها به نظر می‌رسد که گفتمان دانشگاهی اقتصاد اسلامی از رکود مزمینی رنج می‌برد که چه بسا ناشی از این امر بوده باشد که منادیان اولیه اقتصاد اسلامی در دانشگاه‌ها امروز به ذخیره افزون تری از علم مدرن تجهیز شده‌اند و لذا دعاوی بسیار فروتانه‌تر و معتدل‌تر و بعضاً پخته‌تر شده است. با این همه، در سطوح دانشجویی و طلبگی با اتکاء بر پشتوانه‌های سرشار مالی هنوز هم که هنوز است آموزش و پژوهش در خصوص اقتصاد اسلامی پابرجاست.

بازگشایی دانشگاه‌ها بعد از انقلاب فرهنگی به تدریج نسلی از دانشگاهیان جوان صاحب کرسی شدند که آموزش و پژوهش اقتصادی در سالیان بعد را یکسره تحت سیطره خود قرار دادند. از هنگام انقلاب تا بازگشایی دانشگاه‌ها در راستای قاعده «جابجایی نخبگان در جامعه» به تدریج بسیاری از استادان نسل قبل از انقلاب یا اخراج شدند یا مهاجرت کردند. هنگام بازگشایی دانشگاه‌ها در دانشکده‌های اقتصاد تنها شماری اعضای هیئت‌های علمی برجای مانده بودند بی‌هیچ رابطه‌ای با ساختار قدرت سیاسی فائده. قلت اعضای هیئت علمی در دانشکده‌های اقتصاد معضلی بود برای فضای دانشگاهی اقتصاد که تنها با استخدام موشکافانه تازه فارغ التحصیلان دانشگاه‌های عمدتاً آمریکایی بر طرف شد که به نحوی از انحاء توانسته بودند از صافی قاعده «جابجایی نخبگان در جامعه» گذر کنند. اقتصاددانان دانشگاهی نسل جدید بدین سبب که از نگاه قدرت سیاسی فائده مؤتمن تلقی می‌شدند با ورودشان به دانشگاه، همزمان یا با وقفه، دیر یا زود، وارد دستگاه تصمیم‌گیری اقتصادی دولتی شدند و به ازای یک کرسی در دانشگاه، این جا و آن جا، از یک میز ریاست در مراکز دولتی نیز برخوردار شدند و بدین اعتبار شدند «استادسپوروکرات». امروز آموزش و پژوهش اقتصادی در مراکز دانشگاهی و دولتی تقریباً یکسره تحت نفوذ و تأثیر این استادسپوروکرات‌ها و نسل پس از آنهاست که اینان نیز از همان صافی پیش‌گفته گذر کرده و این جا و آن جا در مراکز دانشگاهی و دولتی منزلتی کمابیش یکسان با نسل استادسپوروکرات‌ها یافته‌اند و از این قرار، خود نیز به تدریج به آنان پیوسته‌اند. این مجموعه در محدوده علم اقتصاد متعارف در جهان امروز از گرایش‌های علمی و فکری متنوعی برخوردارند. شناخت صنف اقتصاد و علم اقتصاد در ایران امروز در گرو مطالعه جامعه‌شناختی در خصوص این نسل از اقتصاددانان ایرانی و محصولات فکری‌شان است.

طیف استادسپوروکرات‌ها که رکن‌رکین جامعه علمی اقتصاد در ایران امروز است بیش و کم نقشی دوپاره دارد. یک پاره از آن مراکز دانشگاهی است که کارنامه آموزشی‌شان را عرضه می‌کند و پاره دیگر از آن مراکز (عمدتاً تحقیقاتی) دولتی است که بیلان پژوهشی‌شان را نشان می‌دهد. این تقسیم‌بندی دوگانه البته تا حدی انتزاعی است اما مطالعه در این باب را تسهیل می‌کند.

عملکرد طیف استادسپوروکرات‌ها در مراکز دانشگاهی حاکی از آن است که از نظر آموزشی کمیت، کیفیت و تنوع کتاب‌های درسی دانشجویان در قیاس با دوره پیش به طور قابل ملاحظه و محسوسی افزایش یافته است. فرایند آموزش و پژوهش در خصوص برخی شاخه‌های علم اقتصاد

ارتدوکس - از باب نمونه، اقتصاد نبرد، اقتصاد کلان و اقتصاد سنجی - در مقایسه با دوره قبل تا حد زیادی رشد و توسعه یافته است اما برخی شاخه های علم اقتصاد - از باب نمونه، تاریخ اقتصادی - یکسره به بوته فراموشی سپرده شده است. این نسل از اقتصاددانان ایرانی نسبت به دوره های قبل از انقلاب، علم اقتصاد را در سطح بسیار وسیع تری به داخل انتقال داده و جامعه علمی اقتصاد را با شاخه های بیشتری از علم اقتصاد آشنا کرده است. بر وفق برنامه آموزشی این نسل، بخش قابل توجهی از آموزش دانشجویان در رده های تحصیلات تکمیلی اقتصاد در راستای کسب مهارت های تکنیکی است. این فرایند، در موارد موفقیت آمیز، دانش آموختگانی حاصل می دهد که در مسئله گشایی بسیار زبده و پرتوان اند، اما این مسئله گشایی در بیشتر موارد با تکنیک های الگوسازی صوری سر و کار دارد نه مسائل حقیقی زندگی اقتصادی در ایران. به عبارت دقیق تر، در این مسئله گشایی ها تلاش می شود که مسائل زندگی اقتصادی ایران در قالب الگوهای صوری گنجانده شود، اما در همین حین، مسائل اقتصادی آن چنان تحت الشعاع مسائل تکنیکی قرار می گیرند که تا حد زیادی رنگ می بازند. به واقع در این دست مسئله گشایی های تکنیک مدارانه، ریاضیات و آمار و اقتصاد سنجی است که موتور پژوهش لحاظ می شود نه نظریه اقتصادی. از همین رو این مسئله گشایی ها بیشتر ارزش فنی دارند و کمتر به شناختی عمیق از رمز و رازها و ساز و کارهای زندگی اقتصادی و پیچیدگی های نغز پدیدارهای اقتصادی می انجامند.

البته این جهت گیری آموزشی در ایران خودبنياد و مستقل نیست بلکه از اساس باژبرداختی است معوج از جهت گیری آموزش اقتصاد متعارف در دانشگاه های تراز اول جهان خاصه دانشگاه های آمریکایی. پرفسور مارک بلاگ این فضای آموزشی در غرب را اجمالاً چنین بازگو می کند: «آرجو کلامر و دیوید کلاندر با نظر خواهی از دانشجویان فوق لیسانس اقتصاد در دانشگاه های تراز اول آمریکا پزده از کمبود اسفناك علاقه آنان چه به نظام اقتصادی و چه به ادبیات علم اقتصاد، برداشتند. این جوانان به زیرکی دریافته بودند که توفیق در حرفه اقتصاد عمدتاً یار کسانی است که از معلومات اقتصاد ریاضی و اقتصاد سنجی برخوردارند. این تحقیق فریاد اعتراض گسترده ای را درباره ماهیت پژوهش اقتصادی در بهترین دانشگاه های جهان غرب برانگیخت و به سال ۱۹۹۱ به گزارش کاملی انجامید...» که در آن یک نظر غالب به کرات به چشم می خورد: علم اقتصاد بدان سان که در دوره های عالی تدریس می شود به طرز فزاینده مجذوب تکنیک های صوری شده است تا آن جا که پژوهش در مسائل و موضوعات دنیای واقعی به بوته فراموشی سپرده شده است ۲۹۹. البته آموزش دانشگاهی اقتصاد در ایران معضل مطروحه در نقل قول را به این شدت و حدت ندارد. در واقع جامعه علمی اقتصاد در ایران هنوز به آن پایه از توان تکنیکی در خصوص موضوعات تکنیکی علم اقتصاد دست نیافته است که با چنین معضلی روبرو شود. اما نگرانی از این جا بر می خیزد که برنامه ها و جهت گیری های آموزشی فعلی از یک سو باعث شده تا آن جا که بضاعت تکنیکی جامعه علمی اقتصاد در ایران مجال می دهد چنین

مشکلی عارض شود و از دیگر سو از هم اکنون چشم انداز نگران کننده ای از سالیان آتی کارکرد علم اقتصاد در ایران ترسیم شود.

برنامه آموزشی و پژوهشی طیف استاد-سرورکرات باعث شده که موضوعات اقتصادی مورد پژوهش دانشگاهیان در پرتو تکنیک ها و ابزارهای تعلیم داده شده با وضوح و دقت (چه بسا ظاهری) بیشتری توأم باشد، اما در عوض حوزه مسائل اقتصادی را سخت تحدید کرده است؛ بررسی جنبه های تاریخی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، تا آن جا که در مسائل اقتصادی تبیده شده یکسره به طاق نسیان نهاده شده است. به این اعتبار، آموزش اقتصاد در دانشگاه ها بدان سان که طیف استاد-سرورکرات ها طراحی کرده اند، در عمل به تضییق دایره علائق دانشجویان و پژوهشگران اقتصاد انجامیده است. امروز روش های اقتصادسنجی ترجیح بند کثیری از پژوهش های رده بالای دانشگاهی است. این تأکید افراطی بر ضرورت به کارگیری روش های اقتصادسنجی در برخی حوزه ها - از قبیل مطالعات کلان سنجی که از قضا بیشترین سهم را در تحقیقاتی از این قبیل دارد - به سبب فقدان داده های سری زمانی مورد نیاز موجب شده است که در عمل تاریخ ایران منقبض شود و در غالب اوقات از انتهای دهه سی آغاز شود؛ گویی ساختار کنونی اقتصاد هر چه که هست تنها بر ساخته این سالیان است؛ بنابراین فرآیند پژوهش اقتصادی با چنین روشی به مجرد تصریح الگوهای مربوطه و تمهید داده های لازم بیش از پیش مکانیکی می شود؛ در غرب، اذهانی مولد الگو تولید می کنند، در اینجا اذهانی مقلد الگو مصرف می کنند. نتیجه این که، جامعه علمی اقتصاد از یک سو توان طرح پرسش های اصیل را از دست می دهد و به همین سبب از دیگر سو پرسش های کاذب در تحقیقات میدان داری می کنند. ایضاً تلقی این طیف جدید از علم اقتصاد و عملکرد آموزشی شان در دانشگاه ها، روی هم رفته، موجب شده است که علم اقتصاد در ایران با سایر علوم انسانی نه مسئله رد و بدل کند نه روش، و از این رو علوم انسانی به طور کلی در برنامه های مطالعاتی و پژوهشی اقتصاددانان و اقتصادخوانان آفندر که باید برای خود جا باز نکرده است.

از اجزای نامرئی عقاید طیف استاد-سرورکرات ها یکی نیز این است که اندیشه را از جنس فن آوری می پندارند که بهنگام تر آن لزوماً بهتر و کارآتر نیز هست. لذا ملاک آنان برای تمهید مطالب آموزشی نزدیکی زمان شکل گیری آراء با زمان حاضر است نه ضرورتاً اهمیت و قوت اندیشه ها. به بیان دیگر، آنان میان مرزهای زمان و مرزهای دانش خلط می کنند. این ویژگی فکری منجر به بازتولید سلیقه ای شده است که بر طبق آن امروز کثیری از دانش آموختگان اقتصاد مبتلا به این عارضه مزمن شده اند که هر چه میان زمان پیدایش یک اندیشه یا رأی و زمان کنونی فاصله بیشتری ببینند کمتر دل به تحقیق در آن آراء و تن به پژوهش در آن باب ها می دهند. بازتولید دائمی این عارضه از طریق شبکه گسترده آموزش دانشگاهی اقتصاد چنان مانع و رادع ترجمه آثار کلاسیک و اصیل شده است که امروزه منابع و آثار دسته دوم مهم ترین واسطه میان جامعه علمی اقتصاد در ایران و علم اقتصاد در غرب شده اند و افزون بر این،

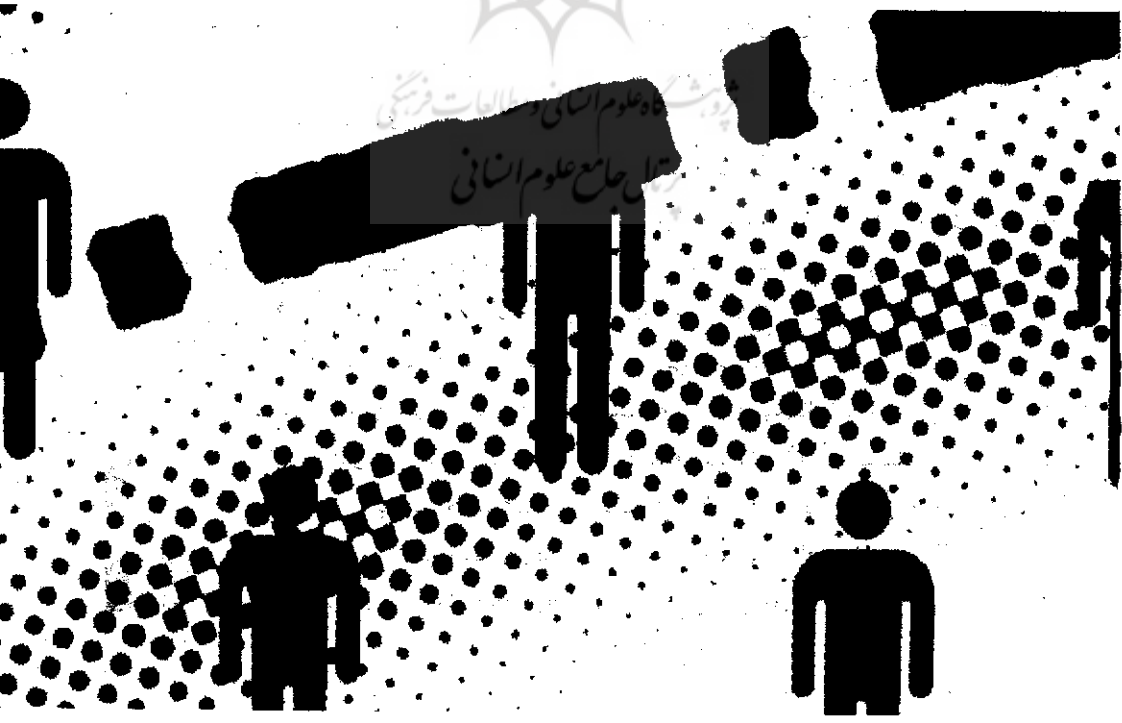
نیروهای فکری بیش از آن که بر هسته و عمق اندیشه اقتصادی تمرکز یافته باشند بر پوسته و قشر علم اقتصاد متمرکز شده اند. این وضعیت امروز چنان گسترده و چنان مقبول انگاشته شده است که دارد یکسره نامرئی می شود.

ویژگی هایی که ذکرشان رفت جملگی بازتاب نقش طیف استاد-بوروکرات ها در مراکز دانشگاهی آموزش و پژوهش اقتصادی است که به کلی مختص به دوره چهارم علم اقتصاد در ایران است و هر چه به زمان فعلی نزدیک تر می شویم شدت بیشتری می یابد. و اما می ماند نقش دوم طیف استاد-بوروکرات ها که در مراکز (عمدتاً تحقیقاتی) دولتی نقش ایفا می کنند. مراکز تحقیقاتی دولتی که محل تحقیقات طیف اساتید نامبرده است، طبیعی است که مسائل روز و عاجل را محور تحقیقات خود قرار دهند، نه مطالعات نظری و بنیادین را. این امر از یک سو و توانایی سرشار مالی این مراکز جهت تأمین مالی تحقیقات مورد نظرشان از دیگر سو، روی هم رفته، باعث شده است که امروزه روز قیمت نسبی تحقیقات کاربردی به نحو کافیه افزایش یابد. این قیمت های کاذب مسبب تخصیص غیر بهینه توان پژوهشی جامعه علمی اقتصاد در ایران شده است. به این ترتیب که سهم مطالعات کاربردی را به هزینه سهم تحقیقات نظری و بنیادین به غایت افزایش داده است. این پدیده علت دیگری نیز دارد که همانا «خطایی متدیک» است و ناگفته گفتمان کنونی علم اقتصاد در ایران امروز محسوب می شود. تبیین خطای متدیک جامعه علمی اقتصاد در ایران البته توضیحی بیشتر به شرح ذیل می طلبد.

واقعیت امر این است که آماج جامعه علمی اقتصاد به مثابه یک کل می بایست ارائه راه حل برای معضلات اقتصادی باشد. اگر جامعه علمی اقتصاد به هر علتی موفق نشود راه حل های مناسب و کارآ برای مشکلات اقتصادی عرضه کند، نقض غرض می شود. بنابراین وظیفه جامعه علمی اقتصاد به مثابه یک کل برخورد با مشکلات اقتصادی است. تا این جای استدلال کاملاً درست و منطقی است. خطای متدیک در این جا اتفاق می افتد که وظیفه جامعه علمی اقتصاد به مثابه یک کل را به تک تک اعضای جامعه علمی تعمیم دهیم که هر یک تنها به منزله جزئی از کل اند. اگر وظیفه کل را به جزء تعمیم دادیم خواسته و ناخواسته، دانسته یا نادانسته، یکایک اعضای جامعه علمی را واداشتیم در تحقیقات شان به طور مستقیم حل مشکلات اقتصادی را در دستور کار خود قرار دهند، اتفاقی که می افتد این است که با انبوهی از توصیه های سیاسی مواجه می شویم که هیچ یک بر متکایی مطمئن اتکاء ندارند. راه حل های مشکلات اقتصادی که خود را در قالب توصیه های سیاسی در زمینه مسائل اقتصادی نشان می دهند ضرورتاً نیاز به شالوده ای از تحقیقات نظری و بنیادین دارند. بنای محکم را فقط بر پایه و اساس محکم می توان نهاد. اگر جامعه علمی اقتصاد آنقدر که باید شالوده نظری را تدارک ندیده باشد سیاست های اقتصادی به ناگزیر بر پایه ای سست بنیاد تکیه خواهد کرد و از این رو نه سبب ساز که سبب سوز خواهد بود. خطای متدیک، در سطح کلان باعث تضعیف شالوده نظری و بنیادین سیاست های اقتصادی می شود و به این پارادکس می انجامد که اعضای جامعه علمی هر چقدر بیشتر در راستای توصیه سیاست

های اقتصادی می‌کشند حاصل کمتری به دست می‌آورند. البته خطای متدیک به صراحت طرح نمی‌شود و به چشم نمی‌آید. بلکه به طور ضمنی برقرار است. و در واقع هر گفته‌ای دارای ناگفته‌هایی مختص به خود است. تعمیم نادرست و وظیفه‌جامعه علمی اقتصاد به وظیفه اجزای این جامعه، در حقیقت ناگفته‌گفتمان علم اقتصاد ایران امروز است و از ویژگی‌های دوره چهارم علم اقتصاد در این دیار محسوب می‌شود. در این میان، طیف استاد-بوروکرات‌ها به واسطه مناسبات وثیق خود با ساختار قدرت سیاسی نقش میانجی فرهنگی را ایفا می‌کند که از یک سو نتایج پژوهش‌های اقتصادی و توصیه‌های سیاسی را از جامعه علمی اقتصاد به مدیران مراکز تحقیقاتی دولتی منتقل می‌نماید و در عوض از دیگر سو منابع مالی این مراکز را به برگزیدگانی از جامعه علمی اقتصاد تخصیص می‌دهد. طیفی از گزارش‌ها و جزوه‌های تحقیقات اقتصادی حاصل این رفت و برگشت‌های بی‌پایان است. در یک سر طیف گزارش‌هایی قرار دارد که از آن محققانی نوآور است که از چینه پرمایه خود دسته‌بندی‌ها و هیئت‌های تحلیلی خلاقانه‌ای عرضه می‌کنند. در سر دیگر طیف نیز اوراقی جای می‌گیرد با نتایجی رام اراده محقق که حاوی مطالبی است دسته دوم که نه یک ایده بدیع عرضه می‌کنند نه چارچوبی جدید از مضامین قبلی ارائه می‌دهند و وجه غالب آنها نیز تکرار دائمی موضوعات و مضمون‌هاست و در بعضی اوقات نیز اصلاً با هم پیوند نگرفته و در هم ننبیده‌اند.

به طور کلی دوره چهارم علم اقتصاد در ایران حول دو محور عمده شکل گرفته است. محور اول فعالیت‌های آموزشی دانشگاهی است و برخی جند و جهدهای آموزشی در مراکز تحقیقاتی دولتی، که



این هر دو روی هم رفته در راستای شناخت هر چه بیشتر علم اقتصاد و تدارك میانی نظری شناخت زندگی اقتصادی قرار گرفته اند. محور دوم نیز تحقیق و پژوهش در زندگی اقتصادی است که بر شالوده زادراهی قرار می گیرد که ماحصل تلاش حول محور اول است. شایان ذکر است که طی این دوره چهارم، ذخیره فراهم شده در محور اول در غالب اوقات به اقتصاد ارتدوکس تعلق داشته است و از این رو در محور دوم نیز شناخت زندگی اقتصادی عمدتاً در پرتو همین اقتصاد ارتدوکس صورت پذیرفته است نه رویکردها و مکتب های بدیل.

مقایسه میان وضعیت علم اقتصاد در غرب و علم اقتصاد در ایران ویژگی هایی چند را نمایان می سازد که در میان ادوار چهارگانه علم اقتصاد در ایران کمابیش مشترك است. اول اینکه تمامی مکتب ها و اندیشه های اقتصادی با تأخیر زمانی در ایران معرفی می شوند. هر چه به دوره کنونی علم اقتصاد در ایران نزدیک تر می شویم، این تأخیر زمانی کاهش می یابد. دوم این که مکتب ها و اندیشه های اقتصادی شناخته شده در میان جامعه علمی اقتصاد در ایران همواره زیر مجموعه ای از مکتب ها و اندیشه های اقتصادی در میان جامعه علمی اقتصاد در غرب بوده است. سوم این که آن دسته از مکتب ها و اندیشه های اقتصادی غربی که در جامعه علمی ایران مورد شناسایی قرار گرفته بیشتر اوقات در قیاس با اصل خود به طور ناقص انعکاس یافته اند. چهارم این که میان مکتب ها و اندیشه های اقتصادی در غرب هم رابطه طولی برقرار است و هم رابطه عرضی، اما وقتی این مکتب ها و اندیشه ها در جامعه علمی اقتصادی ایران انعکاس می یابد، گویی این مناسبات طولی و عرضی تا حد زیادی رنگ می بازد و ناشناخته می ماند. پنجم این که در غرب مکتب ها و اندیشه های اقتصادی مولود مسئله های دوره خود هستند، اما وقتی در ایران انعکاس می یابند مولود مسئله های دوره خود می شوند. به عبارتی دیگر، در غرب مسئله ها مکتب سازی می کنند، در ایران مکتب ها مسئله سازی، خواه این مسئله ها، ذهنی باشد خواه در جهان خارج مصداق عینی داشته باشد.

واقعیت امر این است که از هنگام شکل گیری علم اقتصاد در غرب، میان جامعه علمی اقتصاد در آن سامان از لحاظ هستی شناختی همواره چهار فرایند تو بر تو وجود داشته است: فرایندهای چهارگانه تولید، انتقال، توزیع و مصرف اندیشه اقتصادی. فرایند تولید اندیشه اقتصادی فرایندی است که در آن اعضای جامعه علمی به ساخت و پرداخت نظامی اندیشگی می پردازند مشتمل بر مجموعه ای از آرای اقتصادی که از پایه ساخته شده است و به سبب یابی منظومه ای از مسائل اقتصادی می پردازد. فرایند انتقال اندیشه های اقتصادی فرایندی است که در آن اعضای جامعه علمی از یک جامعه علمی به دیگر که اندیشه اقتصادی تولید کرده، اندیشه اخذ می کنند. فرایند توزیع اندیشه اقتصادی فرایندی است که در آن پس از تولید اندیشه در جامعه علمی یا انتقالش از جامعه ای دیگر، برخی اعضای جامعه به تدریج آن را در میان سایر اعضا پخش می کنند. فرایند مصرف اندیشه اقتصادی نیز در واقع فرایند بازخورد نتایج تحقیق به اعضای جامعه علمی اقتصاد به طور خاص و اعضای جامعه به طور عام است که

دو وجه دارد: یکی تأثیرات ناشی از بینش و معرفت اکتسابی در میان اعضای یک جامعه است که در عرصه فکری جای دارد و دو دیگر تغییر در زندگی اقتصادی جامعه چه در سطح خرد چه در سطح کلان است که در عرصه کاربرد علمی جای می گیرد. در میان جامعه علمی اقتصادی غرب، پدیده های توزیع و مصرف اندیشه اقتصادی منتج از پدیده های تولید یا انتقال اندیشه اقتصادی بوده است و مسبق به آنها. ابتدا به ساکن مبتنی بر مسئله های عصر اندیشه اقتصادی تولید می شده و یا - چون جامعه علمی غرب یک کل واحد و همساز در یک جغرافیای واحد نیست - از یک جامعه علمی فرعی به جامعه علمی فرعی دیگری اندیشه انتقال می یافته است و سپس، در ادامه منطقی بازتاب اندیشه در جامعه علمی، پدیده های توزیع و مصرف رخ می داده اند. به عبارت اخیری، پدیده های تولید و انتقال، هر دو، بر پدیده های توزیع و مصرف تقدم وجودی داشته اند.

اما میان جامعه اقتصادی ایران وضع به قرار دیگری بوده و هست. در این جامعه فرایند تولید اندیشه اقتصادی اساساً وجود خارجی نداشته است. در ایضاح مطلب این که، در هر جامعه علمی، بر وفق حصری منطقی، سه قشر از کارورزان وجود دارند: قشر اول، کارورزانی که ایده های اصلی و نوامیه مطرح می کنند؛ قشر دوم، کارورزانی که این ایده ها را صیقل می دهند، همه فهم می کنند و میان جامعه انتشار می دهند؛ و قشر سوم نیز، کارورزانی که چه در عرصه فکری و چه در عرصه عملی کاریست این ایده ها را در دستور کار خود قرار می دهند. ناگفته پیداست که تمایز سه گانه فوق تفکیک میان سه نقش است نه سه گروه از افراد. قشر اول کارورزان، پدیده تولید اندیشه اقتصادی را رقم می زند؛ قشر دوم، پدیده انتقال و توزیع را؛ و قشر سوم نیز پدیده مصرف اندیشه اقتصادی را. بی گمان قشر دوم و سوم کارورزان جزء لاینفک و ضروری هر جامعه علمی هستند. با این همه، گرچه خدمت رسانند، تولید کننده نیستند. نقش تولیدکنندگی در این میان از آن قشر اول کارورزان است. در ایران این قشر هیچ گاه وجود نداشته و از این رو پدیده اندیشه اقتصادی نیز در میان جامعه علمی ایران هرگز پدید نیامده است. اما، آیا یک جامعه علمی می تواند بدون وجود فرایند تولید اندیشه قوام و دوام یابد؟ این جاست که پدیده انتقال اندیشه اقتصادی میدان داری می کند.

اگر در غرب فرایند تولید مایه قوام جامعه علمی اقتصادی بوده است، در ایران فرایند انتقال مایه دوام بوده است. میان جامعه علمی اقتصادی ایران، فرایند انتقال همواره جایگزینی برای فرایند تولید اندیشه اقتصادی بوده. این خصوصیت مهم ترین ویژگی جامعه علمی اقتصاد در ایران است که در واقع بسیاری از ویژگی های دیگر از آن مشتق شده اند. در ایران فرایندهای توزیع و مصرف نه از فرایند تولید - که وجود نداشته - که از فرایند انتقال اندیشه اقتصادی اشتقاق یافته اند. آن جا که فرایندهای توزیع و مصرف اندیشه اقتصادی کارکردی معیوب داشته، یکی از علل این کم کارکردی بل بی کارکردی همانا انتقال کژتاب اندیشه اقتصادی به جامعه علمی ایران بوده است.

بنابراین پیداست تاریخ اندیشه اقتصادی در ایران معاصر، تاریخ تولید اندیشه های اقتصادی

نیست، تاریخ انتقال و توزیع و مصرف اندیشه های اقتصادی است. طی سده گذشته در ادوار چهارگانه علم اقتصاد در ایران، اندیشه اقتصادی به ایران انتقال یافته است، اما نهاد تولید کننده اندیشه اقتصادی نه، چرا که گرچه اندیشه اقتصادی قابل انتقال است، نهاد تولید کننده آن قابل انتقال نیست؛ نهاد تولید کننده اندیشه اقتصادی انتقال دانی نیست؛ وارد کردنی نیست، بلکه بنا کردنی است؛ بنیان گذاشتنی است. در ایران نهاد تولید کننده اندیشه اقتصادی بنا نشده و از این رو فرایند تولید اندیشه اقتصادی هم وجود خارجی نیافته و لذا پدیده تولید اندیشه اقتصادی نیز پدیدار نشده است. به این معنا، علم اقتصاد در ایران گرچه وجود دارد و عریض و طویل نیز هست، بی بنیاد و بی ریشه است.

امروز این پرسش بیش از پیش اهمیت یافته است که آیا می توان مُحَمَری یافت که فرایند انتقال اندیشه اقتصادی را به فرایند تولید آن تبدیل کند. یافتن پاسخ برای این پرسش مستلزم نگاه درجه دوم به علم اقتصاد و جامعه علمی در ایران معاصر است. اما متأسفانه جامعه علمی اقتصاد در ایران اساساً هنوز به نگاه های درجه دوم روی نیاورده و نگاه با فاصله به خود و علم اقتصاد را در دستور کار خود قرار نداده است. بحث در این خصوص در میان جامعه علمی اقتصاد در ایران همواره کم پرسنده بل بی پرسنده بوده است. تبدیل فرایند انتقال به فرایند تولید در واقع گذار از وضعیت تقلید به وضعیت تأسیس را سبب خواهد شد؛ گذاری که در هیچ یک از ادوار چهارگانه علم اقتصاد در ایران صورت نگرفته و امروزه دیگر شرط قوام و دوام جامعه علمی اقتصاد در ایران شده است.

این که تاکنون فرایند انتقال اندیشه اقتصادی خمیر مایه جامعه علمی اقتصاد در ایران را فراهم کرده، چندان جای تعجب ندارد. این که از این پس نیز فرایند انتقال باید پاینده بماند اصلاً جای تعرض ندارد؛ انتقالی که ضرورتاً به معنای تقلید یا رونوشت برداری نیست بلکه نیروی محرکه ای است برای دیگرگونه سازی وضعیت تفکر در جامعه علمی، هم چنان که در جامعه علمی غرب نیز از این جامعه فرعی به آن جامعه فرعی فرایند انتقال همواره در کار بوده است. آنچه مایه تعجب و سبب تعرض است و بیشتر به تراژدی می ماند این است که، درین سامان، تولید اندیشه اقتصادی از این پس نیز به واقعیتی هستی شناختی تبدیل نشود. این جاست که جامعه علمی اقتصاد به چالش فراخوانده می شود. در این میانه، نگاه درجه دوم است که پاسخگوست و سبب ساز. این عرصه از پرسندگانی باریک بین مذاقه می طلبد.

کتابخانه ۱۶

یادداشت ها

۱- فریدون آدمیت، اندیشه ترقی و حکومت قانون، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۱، ص ۲۶.

۲- همان، ص ۲۷-۳- همان، ص ۲۵.

۴- سیزمندی، اگمی پلتیک، ترجمه مسیو ریشارخان فرانسوی، انشای حاجی محمد حسن شیرازی، خطی حوالی سال ۱۳۰۰ هجری قمری، کتابخانه ملی ایران، شماره ۱۱۳۰، صفحه دوم.

- ۵- فریدون آدمیت و هما ناطق، **افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده دوران قاجار**، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۵۶، ص ۲۲۳. ایضاً ذیل عنوان این نسخه خطی در فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی ایران آورده اند: «این کتاب از نخستین کتاب های راجع به مسائل اقتصادی است که به زبان فارسی درآمده». نگاه کنید به: عبدالله انوار (گردآورنده)، **فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی ایران**، تهران، کتابخانه ملی ایران، چاپ دوم، ۱۳۶۹، ص ۱۴۹.
- ۶- میرزا محمد علی خان بن ذکاءالملک (ترجمه و نگارش)، **اصول علم ثروت ملل یعنی اکونومی پلتیک**، تهران، مدرسه علوم سیاسی، ۱۳۲۳ هجری قمری، ص ۲. و نیز نگاه کنید به: محمد علی فروغی، **اصول علم ثروت ملل**، با مقدمه دکتر حسین عظیمی، تهران، نشر پژوهش فرزانه روز، ۱۳۷۷، ص ۳.
- ۷- ن. ک. به مقدمه دکتر حسین عظیمی بر اثر پیشین، ص دوازده.
- ۸- سید محمدعلی جمالزاده، **گنج شایگان**، اوضاع اقتصادی ایران در ابتدای قرن بیستم، (تحریر ۱۳۳۵ هجری قمری)، تهران، کتاب تهران، ۱۳۶۲، ص سه.
- ۹- همان، ص شش. ۱۰- همان، ص ۸۲. ۱۱- همان، ص ۱۵.
- ۱۲- همان، پیشگفتار ناشر، صفحات دوازده و سیزده. ۱۳- همان، پیشگفتار ناشر، ص یازده.
- ۱۴- انتشار **گنج شایگان** در ایران شصت و هشت سال پس از انتشار آن در آلمان صورت گرفت.
- ۱۵- **گنج شایگان**، پیشگفتار ناشر، ص سیزده.
- ۱۶- ن. ک. به محمدرضا نفیسی، **نگاهی به سیر اندیشه اقتصادی در عصر پهلوی**، تهران، طرح نو، ۱۳۷۱، صص ۸ و ۹.
- ۱۷- همان ص ۱۱.
- ۱۸- ایرج افشار، **دانشکده حقوق و تاریخچه مدارس سیاسی و حقوقی**، سواد و بیاض (جلد دوم)، تهران، دهخدا، صص ۲۳۳-۲۴۲.
- ۱۹ به نقل از: فرشته نورایی، **تحقیق در افکار میرزا ملکم خان ناظم الدوله**، تهران، شرکت سهامی کتاب های جیبی، ۱۳۵۲، ص ۸۲.
- ۲۰- موسی عمید، «آغاز کار»، **تحقیقات اقتصادی**، شماره های ۱ و ۲، اسفند ۱۳۴۰، دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی، ص ۳.
- ۲۱- برای مثال می توان از شماره های مختلف **مجله بانک ملی ایران** از آغاز دهه چهل نام برد.
- ۲۲- مسعود حیدری، **فعالیت های یکساله مؤسسه تحقیقات اقتصادی**، **تحقیقات اقتصادی**، شماره های ۱ و ۲، اسفند ۱۳۴۰، دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی، ص ۱۶۴.
- ۲۳- از باب نمونه دو اثر ذیل در زمره این آثارند: **آلفرد مارشال**، **اصول علم اقتصاد**، ترجمه حسین مؤتمن، تهران، انتشارات مؤسسه علوم اداری و اقتصادی. **جان مینارد کینز**، **نظریه عمومی اشتغال**، بهره و پول، ترجمه دکتر منوچهر فرهنگ، تهران، ۱۳۴۸، مؤسسه تحقیقات اقتصادی دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران.
- ۲۴- دو کتاب ذیل از جمله این آثارند: دکتر منوچهر تهرانی، **عامل انسانی در اقتصاد ایران**، تهران، ۱۳۴۷، نشر اندیشه. **منوچهر فرهنگ**، **زندگی اقتصادی ایران**، تهران، (چاپ اول ۱۳۵۰)، دانشکده ارتباطات، چاپ دوم، ۱۳۵۵.
- ۲۵- از باب نمونه، دو اثر ذیل از این جمله اند: **رونالد میک**، **پژوهشی در نظریه ارزش-کار**، ترجمه محمدرضا سوداگر، تهران، ۱۳۵۸، مؤسسه تحقیقات اقتصادی و اجتماعی پازند. **محمد علی کاتوزیان**، **آدام اسمیت و ثروت ملل**، تهران، ۱۳۵۸، شرکت سهامی کتاب های جیبی.
- ۲۶- **مراد تقی**، **انقلاب، جنگ و جابجایی نخبگان**، **گفتگو**، شماره ۲۳، بهار ۱۳۷۸، ص ۵۰.
- ۲۷- برای مثال می توان از دو اثر ذیل نام برد: **ابراهیم رزاقی**، **اقتصاد ایران**، تهران، ۱۳۶۷، نشر نی. **محمدرضا سوداگر**، **رشد و روابط سرمایه داری در ایران (مرحله گسترش)**، تهران، ۱۳۶۹، انتشارات شعله اندیشه.

۲۸- برای نمونه دو اثر ذیل از این شمارنده، کارل مارکس، مابنی نقد اقتصاد سیاسی (جلد اول)، ترجمه باقر پرهام و احمد تدین، تهران، ۱۳۶۳، انتشارات آگاه. کارل مارکس، دست نوشته های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴، ترجمه حسن مرتضوی، تهران، ۱۳۷۷، نشر آگه.

29- M. Blaug, "Disturbing Currents in Modern Economics", **Challenge**, Vol. 41, No. 3, May/June 1998, pp. 11-12.

کتابخانه ۸۸



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی